مُهر نبوت
«گلچینی از سیرت رسول اکرمص»

**تألیف:**

**قاضی محمد سلیمان منصور پوری**

**ترجمه:**

**دکتر حسین تاجی گله داری**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مُهر نبوت «گلچینی از سیرت رسول اکرم ص |
| **عنوان اصلی:** | مہرنبوت (به زبان اردو) |
| **نویسنده:**  | قاضی محمد سلیمان منصور پوری  |
| **مترجم:** | دکتر حسین تاجی گله‌داری |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - سیره نبوی |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1396 هـ.ش - رمضان 1438 هـ.ق |
| **منبع:**  | کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc485635514)

[آشنایی با مؤلف 3](#_Toc485635515)

[مقدمه 6](#_Toc485635516)

[سیرت محمد مصطفی**ص** 7](#_Toc485635517)

[نبوت 8](#_Toc485635518)

[ترک وطن کردن مسلمانان 9](#_Toc485635519)

[سال ششم نبوت 10](#_Toc485635520)

[سال هفتم نبوت 10](#_Toc485635521)

[سال دهم نبوت 10](#_Toc485635522)

[سال یازدهم نبوت 11](#_Toc485635523)

[سال دوازدهم نبوت 12](#_Toc485635524)

[در موسم حج 18 فرد از مدینه به مکه آمده بود، آن‌ها توسط رسول خداص مسلمان شدند 12](#_Toc485635525)

[سال سیزدهم نبوت 12](#_Toc485635526)

[هجرت 13](#_Toc485635527)

[سال اول هجری یا 14 نبوت 14](#_Toc485635528)

[سال دوم هجری یا 15 نبوت 14](#_Toc485635529)

[سال سوم هجری یا 16 نبوت 14](#_Toc485635530)

[سال چهارم هجری یا 17 نبوت 14](#_Toc485635531)

[سال پنجم هجری یا 18 نبوت 15](#_Toc485635532)

[سال ششم هجری یا 19 نبوت 15](#_Toc485635533)

[دعوت اسلام در دربار پادشاهان 16](#_Toc485635534)

[مسلمان شدن قبایل 21](#_Toc485635535)

[سال هشتم هجری یا سال نبوت 22](#_Toc485635536)

[غزوه‎ها 22](#_Toc485635537)

[سال دهم هجری یا سال 22 نبوت 23](#_Toc485635538)

[سال یازدهم هجری 23](#_Toc485635539)

[خطبه 23](#_Toc485635540)

[خانواده‎ی ایشان 25](#_Toc485635541)

[همسران 26](#_Toc485635542)

[أم المؤمنین خدیجه کبریل 26](#_Toc485635543)

[أم المومنین سودهل 26](#_Toc485635544)

[أم المومنین عایشهل 27](#_Toc485635545)

[أم المؤمنین حفصهل 28](#_Toc485635546)

[أم المومنین زینب دختر خزیمهل 28](#_Toc485635547)

[أم المؤمنین ام سلمهل 28](#_Toc485635548)

[أم المومنین زینب دختر جحشل 29](#_Toc485635549)

[أم المؤمنین جویریهل 30](#_Toc485635550)

[أم المومنین ام حبیبه (رمله)ل 30](#_Toc485635551)

[أم المؤمنین میمونهل 31](#_Toc485635552)

[أم المؤمنین صفیهل 31](#_Toc485635553)

[اخلاق پیامبر**ص** 32](#_Toc485635554)

[صبر و بردباری 34](#_Toc485635555)

[آداب و تواضع 35](#_Toc485635556)

[سخاوت و بخشش 35](#_Toc485635557)

[شرم و حیا 36](#_Toc485635558)

[رحم و محبت 36](#_Toc485635559)

[صله‎ی رحم 36](#_Toc485635560)

[عدل و انصاف 37](#_Toc485635561)

[صدق و امانت 37](#_Toc485635562)

[عفت و عصمت 38](#_Toc485635563)

[زهد 39](#_Toc485635564)

[عبادت 40](#_Toc485635565)

[رفتار و اخلاق‌شان با عموم مردم 41](#_Toc485635566)

[گذشت و رحم 42](#_Toc485635567)

[تعالیم نبوی 44](#_Toc485635568)

[تهذیب نفس (یا خودسازی) 44](#_Toc485635569)

[اطاعت والدین 46](#_Toc485635570)

[رفتار با خویشاوندان (صله‏ی رحم) 47](#_Toc485635571)

[تربیت دختران 47](#_Toc485635572)

[تربیت و کفایت ایتام 47](#_Toc485635573)

[اطاعت از حاکم وقت 47](#_Toc485635574)

[رحم دلی (ومهربان بودن) 48](#_Toc485635575)

[بدی گدایی و سوال کردن 48](#_Toc485635576)

[رفتار با یکدیگر 48](#_Toc485635577)

[عظمت و بزرگی علم 50](#_Toc485635578)

[رفتار با غلام، کنیز و خادم 51](#_Toc485635579)

[دعا 51](#_Toc485635580)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله وصحبه أجمعين:

ظلمات جهل و ضلالت سرتاسر دنیا را فرا گرفته بود، انحطاط اخلاقی، خیانت، جنایت، اضطراب، اختلافات طبقاتی، ناامنی، ربا، منکرات و فحشا، زنده به‎گور کردن دختران، و‌ هر نوع فساد اخلاقی در جامعه‎ی آن روز شیوع داشت، نظام سیاسی و اجتماعی جامعه کاملاً درهم گسیخته بود، در این محیط تاریک و عصر جهالت، خداوند بزرگ آخرین پیامبر ومنجی عالم بشریت حضرت محمد بن عبد اللهص را با کامل‌ترین کتاب وآیینی متین واستوار برای هدایت جهانیان مبعوث فرمود و او را از پاک‌ترین دودمان‌ها واز پاکیزه‌ترین گوهرها، برگزید.

رسول اللهص آمد تا کائنات را غرق در نور نماید، رسول گرامی و پیامبر انسانیت حضرت محمدص آمد؛ تا با شعار آزادی، برابری وعدالت؛ انسان‌های ستم دیده را از سلطه‎ی ستمگران برهاند.

پیامبر گرامی برای هدایت ودعوت مردم به‌سوی نور اسلام، سختی‌های بسیاری متحمل شد؛ تا اینکه توانست بشریت را از تیره‌بختی وسردرگمی نجات دهد وبه راه راست وسعادت راهنمایی فرماید. بعد از بیست وسه سال دعوت وجهاد وتلاش، نور اسلام در جزیرة العرب وهمچنین سرزمین‌های مجاور گسترش یافت و دیری نگذشت که در پرتو قرآن وتعالیم رسول گرامیص اقوام وملل گوناگون زیر پرچم اسلام در آمدند.

محمد مصطفی؛ از ولادت تا بعثت، از بعثت تا هجرت و از هجرت تا رحلت، وجود مبارکش با خیر وبرکت و رحمت همراه بود، بنابراین بر مسلمان لازم است که سیرت این وجود نازنین را بخوانند وآن را سرمشق والگوی خودشان قرار دهند.

برای آشنایی با گوشه‎ای از سیرت مبارک ایشان این کتاب مختصر و پرمحتوا که توسط یکی از علمای بر جسته‎ی هندوستان به زبان اردو تالیف شده است؛ به فارسی برگرداندم تا برادران و خواهرانم از سیرت رسول گرامی آگاهی یابند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آب دریا را اگر نتوان کشید |  | هم به‎قدر تشنگی بایدچشید |

امیدوارم که خداوند این عمل ناچیز را ازبنده‏ی گنهکارِ سراپا تقصیر قبول فرماید وشفاعت پیامبرش را در روز محشر نصیب‌مان بفرماید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بضاعت نیاوردم الا امید |  | خدایا زعفوم مکن ناامید |

**خادم العلم والعلماء**

دکتر حسین تاجی گله‎داری

**شارجه 1427هجری**

آشنایی با مؤلف

مورخ اسلام قاضی محمد سلیمان منصور پوری در سال 1284 هجری 1867میلادی در دهکده‎ی منصورپور در ایالت پنجاب هند، در خانواده‎ای متدین که بیشتر افراد آن منصب قضاوت را عهده دارشده بودند، چشم به‎دنیا گشود.

پدر بزرگوارش قاضی احمد شاه از قضات و علمای آن دیار بود، عالمی با عمل و زاهدی بود که شب‌ها به عبادت می‌گذراند و روزها مشغول کار و عمل بود؛ او چندین بار به حج رفت.

فرزندش محمد سلیمان را به خوبی پرورش و تربیت نمود.

مادر علامه محمد سلیمان، زنی پرهیزگار و با تقوا بودکه بیشتر اوقاتش را به عبادت می‎گذراند و بدون وضو به کودکش شیر نمی‎داد.

قاضی سلیمان قرآن کریم و لغت عربی را نزد پدر بزرگوارش فرا گرفت، همچنین در لغت عربی از محضر علامه عبدالعزیز استفاده نمود. زبان فارسی نیز در دانشکده مهندرا پتیاله آموخت. در سال 1302هـ - 1884م. از دانشکده مهندرا فارغ التحصیل شد و رتبه اول را کسب نمود و به کار اداری مشغول گردید و سرانجام به سمت قاضی تعین شد تا اینکه در سال 1343هـ 1924م. بازنشست شد.

ایشان شخصی فروتن و متواضع بودند و هیچگاه دوست نمی‎داشتند که کسی از او تعریف و تمجید نماید و نه خودشان از خود تعریف و ستایش می‎کرد.

در سال 1930 میلادی هنگامی که به سفر حج رفت، در آنجا با ملک عبدالعزیز پادشاه سعودی ملاقات نمود، پادشاه از او درخواست کرد که درباره‎ی تاریخ نجد کتابی را تالیف نماید. آنگاه پادشاه قطعه‎ای از کسوه‎ی کعبه را که سوره‎ی اخلاص بر روی آن نوشته شده بود؛ به عنوان هدیه به قاضی داد.

قاضی سلیمان می‎گوید: وقتی از اعلی‌حضرت آن هدیه را گرفتم، خدمت ایشان عرض کردم: این هدیه نزد من از دنیا و مافیها گران قیمت‎تر است.

تألیفات:

مؤلف بزرگوار کتاب‏های بسیاری از خود بجای گذاشته است که برخی از آن‌ها هنوز به زیور چاپ آراسته نشده است، کتاب «رحمة للعالمين» از مهم‌ترین و مشهورترین کتاب‏های ایشان در سیرت پیامبرصمی‌باشد.

کتاب‎های دیگر ایشان:

1. سفر نامه حجاز.
2. تفسیر سوره یوسف.
3. تاریخ مشاهیر.
4. اصحاب بدر.
5. تأیید اسلام.
6. غایة المرام.
7. الاستقامة.
8. البرهان.
9. مهر نبوت.
10. تفسیر سوره فلق.
11. مکاتیب سلیمان.
12. خطبات سلیمان.
13. الصلاة.
14. تبیان الحج.
15. شرح أسماء الله الحسنی.
16. معراج المؤمنین.
17. تبلیغ الإسلام.
18. احوال کربلاء.
19. سید البشر.
20. مقارنه بین قرآن، تورات و انجیل.

وفات:

در هنگام باز گشت از دومین سفرحج، در محرم سال 1349هـ مصادف با 6 ژانویه 1930م. در کشتی سوار بود که به طرف هند حرکت می‏کردکه در آن، جان به جان آفرین تسلیم نمود و به سرای باقی شتافت. سید محمد اسماعیل غزنوی بر جنازه او نماز خواند و صدها مسافر نیز در نماز جنازه‌اش شرکت کردند. آنگاه پیکر پاکش را با احترام و قلبی پر ازغم و اندوه به امواج دریا سپردند.

رحمه الله وأسکنه فسیح جناته. آمین

مقدمه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

 اما بعد:

این کتابچه‎ی مختصر، آن مقدار از خوبی‌ها و فضایل رسول خداص را می‏تواند به ما نشان دهد که نور خورشید ذره را نشان می‎دهد. ولی من مردم را مشاهده کرده‎ام که کتاب‎های بزرگ و مطولی که دانشمندان فاضل نوشته‌اند را مطالعه نمی‎کنند و بخاطر عدم آگاهی بر آن‌ها، در تاریکی می‎مانند، امید است که با خواندن این کتابچه‎ی مختصر، محبت رسول خداص در دل مسلمانان افزون گردد و مشوقی برای طاعت و پیرویِ آن حضرتص باشد و از ناآگاهان پرده‏ی جهالت و نادانی برداشته شود.

هر پاراگراف این کتابچه، از روایات صحیح انتخاب شده و سعی و کوشش نموده‎ام که مطالب بزرگ و بسیاری را در قالب کلمات مختصری بیان نمایم.

خداوند متعال این عمل نا چیز را قبول فرماید و پاداش آن را در نامه‎ی اعمال پدر بزرگوارم مولوی قاضی احمد شاه/ ثبت فرماید.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾.

سیرت محمد مصطفیص

پیامبر گرامی محمدص پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف هستند. در جد بیست و یکم به عدنان و در جد چهلم به حضرت اسماعیل فرزند برومند حضرت ابراهیم خلیل إ می‎رسد.

1. حضرت محمدص روز دوشنبه نهم ربیع الأول عام الفیل در شهر مکه متولد گردید[[1]](#footnote-1).
2. هنوز در شکم مادر بود که پدرش وفات نمود.
3. هنگامی که به شش سالگی رسید مادرش نیز وفات کرد.
4. نام مادر گرامی ایشان آمنه است، نسب وی در جد سوم به جد رسول خداص می‎رسد.
5. هنگامی که عمر حضرتص هشت سال و دو ماه و ده روز بود، پدربزرگ ایشان (عبدالمطلب) نیز وفات کرد.
6. ابوطالب که برادر تنی عبدالله بود، سر پرستی وی را به عهده گرفت.
7. سیزده ساله بود که همراه عموی گرامیش (ابوطالب) به سفر شام رفت، ولی از نیمه راه بر گشت.
8. وقتی که به سن جوانی رسید مدتی تجارت نمود.
9. در بیست و پنج سالگی با حضرت خدیجهل ازدواج کرد، آنگاه اوقات خود را در عبادت یا خیرخواهی مردم سپری می‎کرد.
10. 35 ساله بود که قریش در گذاشتن حجر أسود، هنگام بنا و تعمیر کعبه اختلاف کردند، همگی وی را راستگو و امین می‏دانستند و او را به‎ عنوان داور انتخاب نمودند.

نبوت

1. در سن چهل سالگی از جانب خدا بر او وحی نازل شد که شما پیامبر خدا هستید.
2. خدیجهل(همسرش).
3. علی مرتضیس (برادرش- ده ساله).
4. ابوبکر صدیقس (دوستش).
5. زید پسر حارثهس (غلام آزاده شده‎اش) فوراً مسلمان شدند.
6. آنگاه با کوشش و دعوت ابوبکر صدیق، عثمان غنی، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن أبی و قاص، طلحه و زبیرش مسلمان شدند.
7. ابو عبیده، ابو سلمه، ارقم، عثمان بن مظعون و عبدالله بن مسعود، عبیده بن حارث، سعید بن زید، یاسر، عمار و بلالش بعد از آن‌ها مسلمان شدند.
8. از زنان، بعد از حضرت خدیجهل و دختران رسول خداص، ام الفضل (همسر حضرت عباسس) مسلمان شد.

سپس اسماءل (دختر ابوبکر صدیقس) و فاطمهل (خواهر عمر فاروقس) مسلمان گردید.

1. مدت سه سال رسول خداص پنهانی مردم را به اسلام دعوت می‏داد، سپس بعد از آن دعوت آشکار را آغاز کرد.

هر جا افرادی را می‏دید که ایستاده‏اند، یا جمع شده‌اند، آنجا می‏رفت و آنان را دعوت و هدایت می‎فرمود.

بنابراین اهل مکه شروع به شکنجه و آزار مسلمانان نمودند، ناراحتی آنان این بود که هر فردی که مسلمان می‎شود، پرستش بت‎ها را رها می‎کند.

مسلمانان دو سال آزار و شکنجه‎های سخت را برداشت نمودند، آنگاه به ستوه آمدند و اراده کردند که از مکه بیرون شوند.

ترک وطن کردن مسلمانان

ماه رجب سال پنجم نبوت عثمان غنیس پیش از همه با همسر خود رقیهل (که دومین دختر رسول اللهص بود) به سرزمین حبشه هجرت کرد، رسول خداص فرمود:

«بعد از پیامبر لوط، عثمان تنها کسی است که با خانواده‎اش (خانه و کاشانه‎اش را رها کرده و) در راه خدا هجرت کرده است»[[2]](#footnote-2).

کنار ساحل (دریا) پنج زن و دوازده مرد دیگر با آنان همراه شدند. سپس بعد از آن‌ها مسلمانان بسیاری به حبشه رفتند، از آنان حضرت جعفر طیارس برادر تنی حضرت علی مرتضیس بود.

سال ششم نبوت

 حضرت حمزهس (عموی پیامبر) و سه روز بعد حضرت عمر فاروقس، مسلمان شدند، قبل از آن مسلمانان به طور پنهانی نماز می‏خواندند، اکنون به نزد کعبه رفته و آشکارا نماز می‎خوانند.

سال هفتم نبوت

 قریش در میان خود یک پیمانی (ظالمانه) نوشتند که هیچ کس حق ندارد با مسلمانان خرید و فروش یا ازدواج بکند، همچنین با قبیله‏ی بنی هاشم خرید و فروش و ازدواج ممنوع است، زیرا که آنان از حمایت محمدص دست بر نمی‎دارند.

بخاطر این ستم حضرت رسول خداص و تمام قبیله‎ی بنی هاشم در یک دره‎ای (بنام شعب ابی طالب) محصور گردیدند، دشمنان آذوقه را نیز بر آنان بستند.

در آن دره هنگامی که کودکان از شدت گرسنگی گریه وزاری می‎کردند، صدای‌شان داخل شهر شنیده می‏شد، اگر کسی به دلش رحم می‎آمد، شب مخفیانه مقداری آذوقه به آنجا می‎رساند، با وجود این همه سختی و مشکلات رسول خداص نام خدا و دین حق را تبلیغ می‎فرمود.

سال دهم نبوت

رسول خداص به شهر طایف رفت و دعوت و سخنرانی نمود، هنگامی که برای سخنرانی و دعوت ایستاد، مردم طایف آنقدر او را با سنگ زدند که حضرتص غرق در خون شد و آنقدر پای مبارکش خونی شده بود که بیرون آوردن کفش دشوار گشته بود.

آن روز آنقدر به حضرتص زخم و ضربه وارد شده بود که بی‏هوش شدند و به زمین افتادند، زید بن حارثه که همراه ایشان بود حضرت رسولص را بلند نمود و از آن شهر بیرون شدند، آنگاه با پاشیدن آب به صورت‌شان به هوش آمدند. آنگاه از آنجا حرکت نمودند و چنین فرمودند:

«اگر این‌ها مسلمان نشدند، امید است که از فرزندان آن‌ها کسانی باشند که به یگانگی خدا گواهی دهند»[[3]](#footnote-3). (بعد از گذشت هشت سال تمام آن شهر مسلمان شدند).

سال یازدهم نبوت

حضرت رسول خداص به چهار راه‏ها و محل عبور مردم می‎رفت و آنان را دعوت می‎داد.

یک روز رسول گرامی به‌سوی شهر می‎آمد که شب شد و هوا تاریک گردید، صدای افرادی را شنید، پس به طرف صدا رفت، در آنجا شش نفر از اهالی مدینه منزل گرفته بودند، رسول خداص اسلام را بر آنان عرضه فرمود و آنان مسلمان شدند.

سال دوازدهم نبوت

1. در بیست وهفتم ماه رجب هنگامی که عمر رسول خداص51 سال و 5 ماه بود به معراج رفتند.
2. نمازهای پنجگانه بر مسلمانان فرض شد.
3. قبل از آن فقط دو نماز؛ فجر و عصر را می‎خواندند.

در موسم حج 18 فرد از مدینه به مکه آمده بود، آن‌ها توسط رسول خدا**ص** مسلمان شدند

1. رسول خداص مصعب بن عمیرس را همراه آنان به مدینه فرستاد تا اینکه دین اسلام را به مردم بیاموزد.
2. در آن سرزمین پاک (مدینه) دین اسلام خوب پیشرفت نمود.
3. به سبب دعوت مصعبس قبیله‎ی بنی‎نجار و قبیله‎ی بنی‎اشهل و همچنین مردمان بسیاری از قبایل دیگر در یک سال مسلمان شدند.

سال سیزدهم نبوت

1. دو زن و 73 مرد از مدینه آمدند و با پیامبر خداص بر اسلام بیعت نمودند و از پیامبرص خواستند که به مدینه تشریف آورد.

رسول خداص پذیرفتند که در مدینه اقامت فرمایند و آنان نیز تعهد کردند که بر دین اسلام ثابت و استوار خواهند ماند و از رسول خداص اطاعت و پیروی خواهند نمود و او را یاری خواهند کرد.

1. هنگامی که دشمنان خبردار شدند و شنیدند که اسلام در بیرون از شهر مکه گسترش و انتشار یافته است؛ بر آن شدند که رسول خداص را بکشند.

یک شب آنان منزل رسول خداص را محاصره کردند، رسول خداص از میان محاصره‎ی آنان سالم و تندرست بیرون شدند.

هجرت

نبی اکرمص از منزل بیرون شدند:

1. سه شب در غار ثور ماندند.
2. ابوبکر صدیقس همراه ایشان بود.
3. روز دوشنبه اول ربیع الأول سال اول هجری از غار بیرون شدند.
4. دو شتر برای سفر آماده بود.
5. رسول خداص و ابوبکر صدیقس بر یک شتر سوار شدند و بر شتر دومی عامر بن فهیره غلام ابوبکر صدیق سوار شد و یک شخص راهنما نیز همراه آنان بود و به طرف مدینه حرکت کردند.
6. دشمنان هنگامی که رفتن پیامبرص را شنیدند، برای کسی‌که رسول خداص را دستگیر نموده، یا گردنش را بزند و بیاورد، جایزه‎های بزرگی تعین کردند. به طمع جایزه تعداد زیادی آن‌ها را تعقیب کردند، تنها دو نفر به آنان رسید، یکی سراقه بن مالک بود که از گناه و اشتباه خود پوزش طلبید و برگشت. دیگری بریده اسلمی بود که هفتاد اسب سوار با او همراه بودند، همین که چهره مبارک رسول گرامیص را دید و قرآن پاک را شنید مسلمان گردید و همراه رسول اللهص به مدینه آمد.

سال اول هجری یا 14 نبوت

1. همین‌که به مدینه رسیدند، برای عبادت خدا مسجد بنا کردند، دیوارهای آن را با خشت خام ساختند و سقف آن را با برگ درختان خرما پوشاندند.
2. نمازهای ظهر، عصر، عشاء که تاکنون دو رکعتی بود در مدینه چهار رکعتی مقرر گردید.
3. با یهودیان مدینه و قبایل اطراف مدینه پیمان صلح و آشتی بستند.
4. میان کسانی‌ که از مکه آمده بودند (مهاجرین) و مسلمانان که در مدینه ساکن بودند (انصار) پیمان برادری (مؤاخات) ایجاد نمودند. به برادران دینی خود بیش از برادران تنی خود محبت می‏کردند، خانه و دارائی خود را به طور مساوی میان خود تقسیم می‎کردند.

سال دوم هجری یا 15 نبوت

1. اذان گفتن برای نماز آغاز شد.
2. به فرمان خداوند نماز به طرف کعبه خوانده شد، قبل از این به طرف بیت المقدس می‏خواندند.
3. روزه‎ی ماه رمضان فرض گردید.

سال سوم هجری یا 16 نبوت

زکات فرض شد، بدین معنا که مسلمانان ثروتمند، از آنچه در طول سال بدست آورده‌اند، 5/2 درصد به فقرا و نیازمندان بپردازند.

سال چهارم هجری یا 17 نبوت

نوشیدن شراب بر مسلمانان حرام گردید.

سال پنجم هجری یا 18 نبوت

زنان امر به حجاب شدند.

سال ششم هجری یا 19 نبوت

رسول خداص به قصد زیارت خانه‏ی خدا به طرف مکه حرکت نمودند، هنگامی که به هفت فرسخی مکه رسیدند، قریش از رفتنش جلوگیری کردند، رسول اللهص توقف کردند، مگر فایده‏ی توقف ایشان این بود که با قریش معاهده‌ای شامل مفاد ذیل بسته شد:

1. صلح و آشتی ده سال بر قرار باشد، رفت و آمد، داد و ستد میان دو طرف آزاد باشد، هر قبیله‎ای بخواهد به مسلمانان بپیوند، یا به قریش بپیوندد، آزاد هستند.
2. مسلمانان سال آینده برای زیارت خانه کعبه بیایند.
3. اگر فردی از قریش مسلمان شد و نزد رسول اکرمص بیاید باید او را به قریش برگرداند و اگر فردی از مسلمانان مرتد شود و نزد قریش برود، بر گردانیده نمی‎شود.

 مسلمانان با شنیدن این سخنان برآشفته و پریشان شدند، ولی رسول‌خداص با خنده این شرط را پذیرفت.

 قریش فکر می‎کرد بخاطر ترس از این شروط دیگر هیچ کس مسلمان نمی‎شود، لیکن هنوز معاهده نوشته نشده بود که ابو جندل پسر سهیل بن عمرو (کسی که از طرف قریش برای نوشتن معاهده آمده بود) آنجا رسید، و او مسلمان شده بود. قریش او را زندانی کرده بود ولی او از دست آنان فرار کرده بود و هنوز زنجیرهای آهنی در پایش بود.

سهیل گفت: طبق معاهده او را بر گردانید.

مسلمانان گفتند: هنوز معاهده امضاء نشده، لذا بر شروط آن عمل نمی‎شود.

سهیل به خشم آمد و گفت: ما اصلاً صلح نمی‎کنیم.

رسول خداص ابوجندل را به او سپرد، آن‌ها دوباره او را زندانی نمودند، او در زندان شروع به دعوت دادن و آموزش اسلام نمود. بدین ترتیب در یک سال 300 نفر در مکه مسلمان شد.

هر کسی‌که اندکی فهم و درکی داشته باشد، این مطلب را به خوبی درک می‎کند که راست‌گویی رسول خداص و خوبی‌های دین اسلام چگونه در دل‌ها جای می‎گرفت که جدایی و فراق عزیزان، دوری و ترک وطن، رنج و سختی، زندان و شکنجه، هیچ‌کدام از این‌ها مردم را از مسلمان شدن باز نمی‎داشت.

دعوت اسلام در دربار پادشاهان

در سال ششم هجری رسول خداص به‌سوی پادشاهان مشهور زمان خود سفیر فرستاد و آنان را به‌سوی اسلام دعوت فرمود.

اکنون آنان را ذکر می‎نماییم:

1. اصحمه نجاشی پادشاه حبشه بود، او به وسیله نامه‏ی رسول خداص مسلمان شد.
2. منذر پادشاه بحرین بود که مسلمان شد و بسیاری از رعیتش نیز مسلمان گردید.
3. جیفر پادشاه عمان بود، او و برادرش مسلمان شدند.
4. خسرو پرویز پادشاه ایران که نامه رسول خداص را پاره کرد و به حاکم یمن نامه نوشت که آن حضرتص را دستگیر نموده، نزد او بفرستد، نام حاکم یمن باذان بود، او در باره رسول خداص خوب تحقیق و بررسی نمود، سپس مسلمان شد و همه‏ی مردم کشور نیز مسلمان شدند.
5. مقوقس پادشاه اسکندریه بود، او مسلمان نشد ولی هدایای گران قیمت برای رسول خداص فرستاد.
6. حارث غسانی، حاکم سرزمین شام بود، او مسلمان نشد.
7. هوذه بن علی حاکم سرزمین یمامه بود، او اسلام نیاورد.
8. هرقل (قیصر) پادشاه روم بود، او نخست درباره رسول خداص سوال کرد و تحقیق نمود آنگاه درباریان را جمع نمود و گفت: چه خوب است مسلمان شویم، بعد هنگامی که بزرگان و درباریان نپذیرفتند، آنگاه او از ترس اینکه مبادا تخت و سلطنتش از بین برود مسلمان نشد.

قیصر آن روزهایی که درباره رسول خداص تحقیق و بررسی می‎کرد، دستور داد که هر شخصی که از مکه به شام می‏آید، او را به دربار احضار کنید. ماموران او با ابوسفیان اموی بر خورد کردند، تعدادی نیز همراه او بودند، ابو سفیان در چندین جنگ با رسول خدا ص جنگیده بود؛ و آن ایام از سر سخت‌ترین دشمنان پیامبرص بود.

ابوسفیان می‎گوید: مرا به شهر ایلیا بردند، دربار پادشاه مملو و پر بود، هرقل تاج بر سر کرده نشسته بود.

هرقل به ترجمان خود گفت: بپرس کدام‌یک از شما با کسی‌که ادعای پیامبری دارد خویشاوندی دارد؟

ابوسفیان: من با او خویشی دارد.

قیصر: چه نسبت و خویشی داری؟

ابوسفیان: او پسر عموی من است و این را بدین خاطر گفتم که در قافله غیر من کسی دیگر از نسل عبدمناف نبود.

قیصر: او را پیش آورید و همراهانش را در برابر شانه‎هایش قرار دهید، من چیزهایی می‎پرسم به دوستان و همراهانش بفهمانید که اگر این دروغ گفت شما بر ملا سازید.

ابوسفیان می‎گوید: من خجالت کشیدم که دوستانم مرا تکذیب کنند و إلا من سخنان بسیاری می‎خواستم ببافم.

قیصر: نسب او چگونه است؟

ابوسفیان: او عالی نسب (و از اشراف قوم ما) است.

قیصر: غیر از او کسی دیگر ادعای نبوت کرده است؟

ابوسفیان: خیر.

قیصر: آیا گاهی او را به دروغگویی متهم نموده‌اید؟

ابوسفیان: خیر.

قیصر: از پدران او کسی پادشاه بوده است؟

ابو سفیان: خیر.

قیصر: اشراف (ثروتمندان) از دین او پیروی می‎کنند یا فقرا؟

ابوسفیان: فقرا.

قیصر: آن‌ها روز به روز زیاد می‎شوند یا کم‎ میگردند؟

ابوسفیان: زیاد می‎شوند.

قیصر: آیا کسی‌که دین او را پذیرفته از آن بر گشته است؟

ابوسفیان: خیر.

قیصر: آیا او عهد شکنی می‎کند؟

ابوسفیان: خیر، جز اینکه اکنون ما با او عهد و پیمان صلحی بسته‎ایم که اندیشه داریم شاید او عهد شکنی کند.

ابوسفیان می‎گوید: غیر از این کلمات نتوانستم چیز دیگری بگویم که از پیامبرص تنقص کرده باشم و یارانم نیز مرا تکذیب نکنند.

قیصر: آیا میان او و شما گاهی جنگ هم شده است؟

ابوسفیان: بله.

قیصر: پس نتیجه چگونه بود؟

ابوسفیان: گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شدیم.

قیصر: شما را به چه دعوت می‎دهد؟

ابوسفیان: او می‎گوید خدای یکتا را پرستش کنید، هیچ کسی با او شریک قرار ندهید، عادات و رسوم نیاکان‌تان را رها کنید، بت‌ها را پرستش نکنید، نماز بخوانید، صدقه دهید، پرهیزگاری پیشه کنید، به عهد و پیمان وفا کنید و امانت‌ها را ادا نمائید.

قیصر به ترجمان گفت: به او چنین بگو:

تو می‎گویی: او عالی نسب است، بی‎گمان پیامبران نیز این‌ گونه بودند.

تو می‎گویی: پیش از او کسی چنین ادعایی نکرده است، اگر چنین بود من می‎گفتم او سخنان پیش از خود را تقلید می‎کند.

تو می‎گویی: پیش از ادعای نبوت کسی او را به دروغ متهم نساخته است، پس چگونه ممکن است کسی‌که بر انسان‌ها دروغ نمی‏بندد، بر خدا دروغ ببندد؟

تو می‎گویی: هیچ یک از پدران او پادشاه نبودند که اگر چنین می‎بود، می‎گفتم او با این روش ملک پدرانش را می‎خواهد.

تو می‎گویی: فقرا و مستمندان به دین او داخل می‎شوند، در حقیقت اینگونه افراد پیروان پیامبران هستند.

تو می‏گویی: مسلمانان روز به روز زیاد می‎شوند؛ بدون شک تأثیر ایمان این چنین است که روز به روز افزون می‎گردد تا اینکه به کمال برسد.

تو می‎گویی: کسی از دین دست بردار نمی‎شود، یقیناً ایمان چنین است که چون در دل نشست، بعد از آن جدا نمی‎شود.

تو می‎گویی: او هرگز عهد شکنی نمی‎کند بی‎شک پیامبران نیز چنین بودند.

تو می‌گویی: میان ما و او جنگ شده است، گاهی او پیروز شده و گاهی ما پیروز شده‌ایم، بله پیامبران مورد آزمایش قرار می‌گیرند، ولی سرانجام فتح و پیروزی نصیب آنان می‌گردد.

تو می‌گویی: او ما را به عبادت خدای یکتا دعوت می‌دهد و می‌گوید شرک نورزید و ما را از عبادت معبودان خودساخته‎ی آبا و اجداد باز می‌دارد، به نماز، راست‌گویی، پرهیزکاری، وفا به عهد، ادای امانت دستور می‌دهد، بی‌گمان این راه و روش پیامبران می‌باشد.

قیصر افزود: من می‌دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد، مگر گمان نمی‌کردم که او در سرزمین عرب خواهد بود.

نگاه کن اگر پاسخ‌های تو راست باشد، او اینجا را که من نشسته‌ام نیز مالک می‌شود.

ای کاش! می‌توانستم خدمتش حاضر شوم.

ای کاش! من پاهایش را می‌شستم[[4]](#footnote-4).

بعد از سال ششم هجری، بسیاری از روساء و بزرگان مسلمان شدند، آن‌ها نخست درباره‏ی اسلام چیزهایی شنیده بودند، سپس خودشان تحقیق و بررسی کردند، چون به صدق و راستی آن پی بردند، مسلمان شدند، از جمله‌ی مشهورترین آن افراد اینها هستند:

1. ثمامه؛ حاکم نجد، سال 7 هجری مسلمان شد.
2. جبله؛ پادشاه غسان، سال 7 هجری مسلمان شد.
3. فروه بن عمرو جذامی که از طرف قیصر استاندار شام بود، سال 7 هجری مسلمان گردید.

هنگامی که به قیصر خبر رسید او مسلمان شده است. فروه را طلبید و به او دستور داد که اسلام را رها کند، ولی او نپذیرفت، قیصر او را زندانی کرد، باز او ثابت ماند، در نهایت او را اعدام کرد، هنگامی که او را به جوخه‎ی اعدام می‎بردند، خدا را شکر می‎کرد که بر اسلام می‎میرد.

1. خالد بن ولیدس.
2. عثمان بن ابو طلحهس.
3. عمرو بن عاصس یکی از سرداران مشهور مکه بود، خود به مدینه رفت و در سال هشتم هجری مسلمان شد.
4. عکرمهس پسر ابو جهل دشمن مشهور اسلام، او سرداری شجاع بود، در سال هشتم هجری مسلمان شد.
5. عدی، رئیس منطقه خود بود، او فرزند سخاوتمند، مشهور حاتم طایی و بسیار شجاع بود، در سال نهم هجری مسلمان شد.
6. اکیدر، حاکم دومة الجندل بود، در سال نهم هجری مسلمان شد.
7. ذی‌ الکلاع، او پادشاه طایف، پاره‌ای از یمن و قبایل حمیر بود که خدا خوانده می‎شد و او را سجده می‎کردند. در سال نهم هجری مسلمان شد، هنگامی که مسلمان شد پادشاه و سلطنت را رها نمود و فقیرانه زندگی کرد.

مسلمان شدن قبایل

علاوه از پادشاهان و حاکمان، قبیله‎های بزرگی با شوق و رغبت مشرف به اسلام شدند، و افراد بسیار بودند که از جاهای دور و دراز برای دیدار رسول خداص به مدینه می‎آمدند، تفصیل آن را در کتاب «رحمة للعالمین» مطالعه فرمایید.

سال هشتم هجری یا سال نبوت

1. در این سال حج فرض گردید رسول خداص ابوبکر صدیقس را امیر کاروان حج قرار داد، تعداد بسیاری از مسلمانان مناسک حج را ادا نمودند.
2. حضرت علی مرتضیس در موسم حج فرمان رسول خداص را اعلان نمود که:
3. آینده هیچ فرد مشرکی وارد مسجد الحرام و خانه کعبه نشود.
4. هیچ زن یا مردی حق ندارد لخت طواف کند.
5. کسانی که عهد شکنی کرده‌اند هیچگونه عهدی با آنان باقی نمانده است.

غزوه‎ها

وقتی که رسول خداص در مدینه تشریف فرما بودند، دشمنان از هر طرف لشکر جمع‌آوری می‎کردند و بارها بر مسلمانان یورش بردند.

مسلمانان چهار سال صبر و تحمل کردند، آنگاه آن‌ها نیز چندین بار پیشروی کردند و لشکر هجومی دشمن را پراکنده و نابود ساختند، این جنگ‌ها از سال دوم هجری آغاز شد و تا سال 9 هجری یعنی هفت سال ادامه داشت.

 غزوه‌های مشهور عبارتند از:

1. بدر، سال دوم هجری؛
2. احد، سال سوم هجری؛
3. خندق، سال پنجم هجری؛
4. خیبر، سال پنجم هجری؛
5. فتح مکه، سال هشتم هجری؛
6. حنین، سال هشتم هجری؛
7. تبوک، سال نهم هجری؛

سال دهم هجری یا سال 22 نبوت

در این سال رسول خداص مناسک حج را بجای آوردند، 144 هزار مسلمان همراه ایشان حج ادا کردند.

رسول خداص در موسم حج تمام اصول و مسائل اسلام را بیان فرمودند و آداب و سنن جاهلیت و تمام مظاهر شرک را نیست و نابود کردند و با امت الوداع نمودند.

سال یازدهم هجری

رسول گرامیص به مدت 23 سال و 5 روز احکام و دین خدا را به بندگان رسانید و راه راست خدا را برای مردم نشان داد و 63 سال و 5 روز از عمر مبارک ایشان گذشته بود که در 12 ربیع الأول روز دوشنبه از دنیا رحلت فرمودند.﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾**.**

خطبه

یکماه پیش از وفات همه‏ی یاران را جمع نمود سپس فرمود:

«ای مسلمانان! خداوند شما را سلامتی دهد و شما را حفاظت فرماید و شما را مصون بدارد و مددتان فرماید، و همه‏ی شما را سر بلند کند، هدایت و توفیق دهد و در پناه خودش شما را جای دهد، از بلاها شما را محفوظ دارد و دین‎تان را برایتان حفظ نماید، من همگی شما را به تقوا و خوف خدا وصیت می‏نمایم، شما را به خدا می‎سپارم و شما را جاینشینان خود مقرر می‎نمایم و از عذاب الهی شما را می‎ترسانم. امید است که شما نیز مردم را از عذاب بترسانید، نباید کسی از شما سرکشی و طغیان کند و متکبرانه در میان مردم راه برود، سرای آخرت تنها از آن کسانی است که در دنیا فروتن هستند و در زمین فساد نمی‎کنند.

بدانید که سر انجام نیک از آن پرهیزگاران است، گویا اکنون حکومت‌ها و مقام‌هایی که به آن می‎رسید مشاهده می‎کنم. من بیم آن ندارم که شما مشرک می‎شوید، ولی بیم آن دارم که در دامن دنیا و بلاها بیافتید و هلاک شوید، همانگونه که امت‌های گذشته هلاک شدند».

چند روز پیش از وفات همه‏ی مسلمانان را فرا خواند و درباره‎ی انصار و مهاجرین راهنمای‌هایی و سفارشاتی بیان فرمود.

آنگاه فرمودند: «اگر کسی بر من حقی دارد مطالبه نماید».

 شخصی عرض کرد: شما برای مسکینی 3 درهم از من گرفتید که به من نداده اید.

رسول گرامیص در همانجا ادا کردند. سپس برای مردم دعا فرمود.

در ایام بیماری فرمود: «ای مردم! در مورد غلامان و کنیزان، خدا را در نظر بگیرید؛ آنان را خوب لباس بپوشانید و خوب غذا دهید، با آنان همیشه به نرمی رفتار کنید».

هنگام جان دادن فرمود:«نماز، نماز، حقوق غلامان و کنیزان»[[5]](#footnote-5).

و آخرین سخنی که چشم به آسمان دوخته بود و فرمودند، این جمله بود:

«اللهم الرفیق الأعلی»[[6]](#footnote-6).

خانواده‎ی ایشان

رسول خداص نُه (9) عمو داشتند که از آنان: حمزه([[7]](#footnote-7)) و عباسب مسلمان شدند.

ابوطالب([[8]](#footnote-8)) جانثار و یاور او بود.

شش عمه داشتند که از آنان صفیهل)[[9]](#footnote-9)( مسلمان گردید.

غلام: دوازده غلام داشتند که همه را آزاد فرمود.

کنیز: سه کنیز داشتند که یکی از آنان ام ایمن بود که او دایه‏ی رسول‌خداص نیز بود و رسولص بسیار به او احترام می‎گذاشت.

پسران:سه پسر: 1ـ قاسم([[10]](#footnote-10)). 2ـ عبدالله([[11]](#footnote-11)). 3ـ ابراهیم، داشتند که همگی در کودکی وفات کردند.

دختران:چهار دختر داشتند:

1. زینبل که شوهرش ابوالعاص بن ربیع بود.
2. رقیهل که شوهرش عثمان غنیس بود.
3. ام کلثومل که شوهرش نیز عثمان بود که بعداز وفات خواهرش رقیه به ازدواج وی در آمد([[12]](#footnote-12)).
4. فاطمهل([[13]](#footnote-13)) که شوهرش علی مرتضیس بود، امام حسن([[14]](#footnote-14)) و امام حسین ب از ایشان متولد شده‌اند.

همسران

به فرمان خداوند لقب هر یک از همسران رسول خداص أم المؤمنین «مادر مومنان» می‌باشد.

مختصری درباره‎ی هر یک از آن‌ها را ذکر می‎کنیم:

أم المؤمنین خدیجه کبریل

اولین همسر رسول خداص است، او هنگامی که دیانت و امانت و برکت رسول خداص را مشاهده نمود، پیغام پیشنهاد ازدواج را برای رسول‌خداص فرستاد.

بجز ابراهیم تمام فرزندان رسول اللهص از ایشان هستند، حتی بعد از وفات ایشان، همیشه رسول خداص از وفاداری و غمگساری او یاد می‎کردند. (سال دهم نبوت وفات کردند).

أم المومنین سودهل

او همراه با شوهر اول خود، سکران، مسلمان شد، مادر او نیز مسلمان شده بود، آنگاه هر سه نفر به حبشه هجرت کردند و شوهرش در آنجا وفات کرد. (بعد از وفات سیده خدیجه کبری) در سال دهم نبوت رسول خداص با او ازدواج نمود.

(سال 54 هجری وفات کردند).

أم المومنین عایشهل

او دختر ابوبکر صدیقس است، ابوبکر صدیقس با دل و جان و اموال به رسول خداص و اسلام خدمت نمود تا جایی که رسول خداص می‏فرمود: «من تمام احسان و خدمت‏های مردم را عوض و پاداش داده‎ام، جز خدمت ابوبکر که پاداش آن را فقط خداوند می‌دهد».

ابوبکر اراده نمود که دخترش را به ازدواج رسول خداص در آورد، و می‎فرمود:

من در تمام عمرم سه آرزو و تمنا داشتم؛ که یکی از آن‌ها اینست که دخترم در خانه‎ی رسول خداص باشد.

رسول خداص به فرمان خداوند، این تمنای یارغارش را جامه عمل پوشید.

حضرت عایشهل سال دوم هجری به خانه رسول خدا ص آمدند.

همانگونه که پدر خدمات شایانی برای اسلام انجام داد، دختر نیز چنان فاضل دانشمند بودند که بزرگان صحابه برای حل مسائل دشوار و سخت به ایشان رجوع می‎نمودند و بیش از دو هزار و دویست حدیث روایت نموده است.

(در سال 57 هجری وفات کردند).

أم المؤمنین حفصهل

او دختر عمر فاروقس است، همراه شوهر اول خود به سرزمین حبشه هجرت کرد، آنگاه به مدینه هجرت نمود، شوهرش در غزوه احد زخمی شد و بر اثر همان جراحات شهید گردید.

رسول خداص در سال سوم هجری با او ازدواج نمود.

حفصهل بیش از حد بنده‏ی عبادت‏گذار بود.

(در سال 45 هجری وفات کردند).

أم المومنین زینب دختر خزیمهل

نخست با طفیل بن حارث ازدواج کرد، سپس با عبیده بن حارث ازدواج نمود، هر دوی آن‌ها پسر عموی حقیقی رسول خداص بودند، برای سومین بار با عبدالله بن حجش ازدواج کرد، او عمه زاده رسول خداص بود که در جنگ احد شهید شد.

 رسول خداص در سال سوم هجری با او ازدواج کردند که فقط سه ماه بعد از ازدواج زنده بودند.

او آنقدر به فقرا و مساکین رسیدگی می‎نمودکه به «ام المساکین» ملقب شد.

(در سال 4 هجری شهید شد).

أم المؤمنین ام سلمهل

 نخست با ابو سلمه عبد بن الاسد که پسر عمه و برادر رضاعی رسول خدا بود، ازدواج کرد. ام سلمه، همراه شوهرش نخست به حبشه هجرت کرد، سپس به مدینه هجرت نمود، او از مکه تا مدینه به تنهایی سفر کرد.

ابو سلمه در جنگ احد زخمی گردید، و سپس شهید شد و چهار یتیم بجای گذاشت، رسول خداص دلش بر آن زن و یتیمان بی‎کس رحم آمد و در سال سوم هجری با او ازدواج کرد.

(در سال 9 هجری وفات کردند).

أم المومنین زینب دختر جحشل

او دختر عمه رسول خداص بود، رسول خداص بسیار کوشش نمودند تا او را به ازدواج زید غلام آزادشده‏ی خود در آورد، لیکن این ازدواج دوام نداشت، زید او را رها کرد، هر چند که رسول خداص بسیار تلاش کرد زید را راضی کند که او را طلاق ندهد، ولی زید راضی نگردید.

خداوند به زینب، بخاطر این مصیبت و خواری چنین عوض داد که رسول خداص در سال 5 هجری با او ازدواج نمود.

معترضین می‌گویند: رسول خداص یک روزی در خلوت و تنهایی زینب را دید، بعد از آن فرزند خوانده‌اش را وادار به طلاق نمود و خودش با او ازدواج کرد.

این‌ها سه مطلب را فراموش کرده‎اند:

1. زینبل دختر عمه‏ی رسول اللهص است، در جلو چشمش پرورش یافته و بزرگ شده است، شکل و قیافه‌اش بر رسول خداص پنهان نبود.
2. ازدواج او با زیدس با تلاش خود نبی اکرمص بود.
3. اسلام تبنی (فرزند خواندگی) را باطل قرار داده است.

(زینب در سال 20 هجری وفات نمود).

أم المؤمنین جویریهل

او در جنگ اسیر شد و در سهمیه‏ی ثابت بن قیس واقع شد، او جوانی بیست ساله بود، ثابت در مقابل مقدار پولی با او مکاتبت نمود که با پرداخت آن مقدار مال معین آزاده شود. جویریه برای طلب کمک و مساعدت خدمت رسول خداص حاضر شد و همچنین عرض کرد که مسلمان شده است.

رسول خداص آن مقدار مال معین را پرداخت و او آزاد گردید.

آنگاه فرمود: «بهتر اینست که من با شما ازدواج بکنم» ایشان این پیشنهاد را بدین خاطر فرمودند که اگر اسیرانی دیگر نیز جهت کمک بیایند چه کند.

وقتی که سپاهیان شنیدند که آن اسیر اکنون همسر رسول خداص گردیده، تمام اسراء که از قبیله‎ی جویریه بودند را رها کردند.

با این تدبیر کوچک رسول خداص بیش از یکصد تن را از بند اسارت و غلامی نجات دادند. این ازدواج در سال پنجم هجری انجام گرفت.

(ام المؤمنین جویریهل در سال 56 هجری وفات نمود).

أم المومنین ام حبیبه (رمله)ل

او دختر ابوسفیان اموی است، در آن ایامی که پدرش سر گرم جنگ با رسول خداص بود، مسلمان شد و برای اسلام سختی‌های زیادی برداشت نمود، سپس همراه با شوهرش به سرزمین حبشه هجرت کرد، وقتی که به آنجا رسیدند شوهرش از دین بر گشت و مرتد شد. برای چنین خاتونی راستگو و مؤمن چقدر مصیبت‎بار خواهد بود که بخاطر اسلام پدر، برادر، خاندان و تمام قبیله و حتی وطنش را ترک نموده، در سرزمین غربت در حمایت و پناه شوهرش است، بعد از مرتد شدن او این را هم از دست داده باشد.

رسول خداص با این خاتون صابر و مصیبت‎زده، در سال پنجم هجری ازدواج نمود، عقد نکاح ایشان در حبشه منعقد گردید تا بدین صورت مشکلات و مصیبت‌های ام حبیبه زودتر پایان پذیرد.

(او در سال 44 هجری وفات نمود).

أم المؤمنین میمونهل

او قبلاً دوبار ازدواج کرده بود، یکی از خواهرانش همسر عباسس و دیگری همسر حمزهس و سومی همسر جعفر طیارس بود و یکی از خواهرانش نیز مادر خالد بن ولیدس بود.

عباس عموی رسول اللهص درباره‏ی (ازدواج) میمونه با رسول خداص صحبت نمود و رسول خداص طبق پیشنهاد عمویش در سال هفتم هجری با او ازدواج نمود.

(او در سال 51 هجری وفات کرد).

أم المؤمنین صفیهل

ایشان دختر حیی بن اخطب سردار بنی نضیر بود، مادرش بره نام داشت و نام اصلی ایشان زینب بود، ازدواج نخست او با سلام بن مشکم انجام گرفته بودو ابن مشکم او را طلاق داد، دوباره با کنانه ازدواج کردو در غزوه خیبر به اسارت گرفته شد و بطور کنیز در سهمیه رسول خداص قرار گرفت.

رسول خداص او را آزاد فرمود، بعد با او ازدواج نمودو نام وی را صفیه گذاشت.

(او در سال 50 هجری وفات کرد).

همه این ازداوج‌ها قبل از نزول آن آیه بوده که مسلمانان را امر می‎کند که به شرط عدالت می‎توانند، چهار همسر داشته باشند[[15]](#footnote-15).

اخلاق پیامبرص

رسول گرامیص فرمود: «خداوند مرا برای تکمیل کردن مکارم و محاسن اخلاق فرستاده است»[[16]](#footnote-16).

شخصی از عایشه صدیقهل پرسید اخلاق رسول خداص چگونه بود؟

فرمود: «اخلاق ایشان قرآن بود»[[17]](#footnote-17).

مقصود این است همچنانکه درخت از میوه‎اش و انسان از علم و فرهنگ‌اش شناخته می‌شود، شما از قرآن مجید پیامبرص را بشناسید.

قرآن مجید ایشان را ﴿رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ﴾ «مایه رحمت برای جهانیان» خوانده است.

تاریخ صحیح روزگار این می‌گوید که وجود مبارک رسول خداص کاملاً رحمت بود.

در یک روایت درباره اخلاق ایشان چنین آمده است: پیامبرص بر مردم گواه و شاهد است، به مطیعان و فرمانبران مژده می‌دهد و نافرمانان را می‎ترساند، پناهگاه بی‎کسان است[[18]](#footnote-18).

او بنده و فرستاده خداست، هر کارش را به خدا وا می‎گذارد، سخت و درشت‌خو نیست، نرم گفتار است، داد و فریاد نمی‎زند، بدی را با بدی جواب نمی‌دهد، وظیفه‌اش اینست که کجی‎های امت را راست نماید، آیین توحید و یکتا پرستی را برپا دارد، از هدایات و گفتارش کوران بینا می‎گردند و کران می‎شنوند و پرده از دل غافلان برداشته می‌شود، تمام خوبی‌ها در ایشان جمع شده است، آرامش و وقار لباس ایشان است و نکویی شعار ایشان است، تقوا در دل ایشان جای دارد، کلامش حکمت است، راست‌گویی و وفا سرشت ایشان است، گذشت و احسان عادت ایشان است، راستی شریعت اوست و هدایت راه اوست و دین او اسلام است و نام او احمدص است.

او کسی است که خداوند توسط او شخصی را بعد از گمراهی هدایت می‎کند و بعد از جهالت علم می‎آموزد، گُمنامان را رفعت و بلندی می‎بخشد و مجهولان را معروف و نامدار می‎کند. کم و اندک را زیاد می‎کند، فقر و تنگدستی را به غناء و بی‎نیازی تبدیل می‎نماید.

خداوند به وسیله‎ی او متفرقان را جمع‌آوری نمود و دل‌های از هم‎گسسته را الفت و پیوند داد. مردمان بی‎هدف و پراکنده را یکپارچه کرد، امت وی بهترین امت است و وظیفه او هدایت مردم است.

صبر و بردباری

1. هنگامی که اهل طایف پیامبرص را با سنگ زدند تا بی‏هوش گردید، فرشته‏ی (کوه‌ها) آمد و گفت: اگر اجازه بفرمائید این شهر را زیر و رو کنیم؟

فرمود: «خیر، اگر این‌ها مسلمان نشده‌اند، امید است که فرزندان آن‌ها مسلمان شوند».[[19]](#footnote-19)

1. پیامبرص از یک نفر یهودی وام گرفته بود، هنوز میعاد مقرر باقی بود، آن فرد یهودی رسول خداص را در راه دید، آمد و گریبان رسول خداص را گرفت و گفت: وام مرا پس بده.

عمر فاروقس عرض کرد: باید گردن این گستاخ (بی‏ادب) را زد.

رسول خداص فرمود:«خیر، شما به من خوب ادا کردن را بگوئید و به او روش مطالبه حق را یاد دهید»[[20]](#footnote-20).

سپس با خنده به یهودی فرمود: «هنوز میعاد مقرر باقی است».

1. یک نفر بادیه نشینی آمد و از پشت سر لباس رسول خداص را گرفت و کشید، طوری که گردن ایشان قرمز شد، رسول خداص روی خود را به طرف او برگرداند، او گفت: من فقیر هستم، به من کمک کنید؛ رسول خداص فرمود: «یک بار شتر جو، یک بار خرما، به او بدهید»[[21]](#footnote-21).

آداب و تواضع

1. هرگز وسط مردم پا دراز کرده نمی‎نشست.
2. اجازه نمی‎داد که کسی برای احترام او بلند شود.
3. هرگاه کسی دستش را می‎گرفت، هیچگاه دست شخص را رها نمی‎کرد تا او خود رها کند.
4. هرگز سخن کسی را قطع نمی‎کرد.
5. اگر بر مرکبی سوار بود، با شخص پیاده همراه نمی‎شد، یا او را سوار می‎کرد و یا او را بر می‎گرداند.

ابوهریرهس می‌گوید: یک روز نبی اکرمص بر قاطر سوار بودند که مرا دیدند فرمودند:

«سوار شو» من پیامبرص را گرفتم تا سوار شوم. ولی نتوانستم سوار شوم و پیامبرص را انداختم، رسول خداص دوباره سوار شدند، فرمودند: «سوار شو» من باز نتوانستم سوار شوم و ایشان را انداختم. بار سوم پیامبرص سوار شدند و فرمودند: «سوار شو» من عرض کردم: ای رسول خداص من سوار شدن بلد نیستم، چقدر شما را بیاندازم.

سخاوت و بخشش

هیچگاه سائل را بر نمی‏گرداند و نه را بر زبان نمی‎آورد، اگر چیزی برای دادن نمی‎یافت، از سائل معذرت خواهی می‎کرد.

فرد سائلی آمد از وی طلب کرد، فرمود: «من چیزی ندارم، به بازار برو و بنام من وام بگیر».

عمر فاروقس عرض کرد: خداوند تو را اینگونه مکلف نکرده است.

رسول خداص ساکت شدند یک شخص گفت: باید در راه خدا انفاق کرد، با این جملات رسول خداص خوشحال شدند.

شرم و حیا

ابو سعید خدریس می‌گوید: رسول خداص بیشتراز دختران پرده‎نشین شرم و حیا داشتند.

1. برای کارهایش خود را به زحمت می‎انداخت،ولی از شرم و خجالت به کسی نمی‎گفت که برایش انجام دهد.
2. اگر کسی را مشغول کاری می‎دید که مورد پسندش نبود، برای انکار اسم آن شخص را ذکر نمی‎فرمود، بلکه به طور عمومی مردم را از آن عمل باز می‎داشت.

رحم و محبت

1. عبادت‌های مستحب و نافله را پنهانی بجای می‎آورد، مبادا امت برای بجای آوردن آن عبادت به سختی و دشواری بیافتد.
2. در هر کاری آسان‌ترین آن را می‎پسندید.
3. فرمود: «نزد من کسی را غیبت و بدگویی نکنید، من دوست ندارم که در دلم به کسی کدورتی پیدا شود».
4. گاه گاهی وعظ و نصیحت می‎فرمود، مبادا مردم خسته شوند.
5. بارها چنین اتفاق افتاده که تمام شب؛ بخاطر امت دعا و گریه و زاری می‎نمودند.

صله‎ی رحم

1. یاران و دوستان من کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند، ولی خویشاوندی با همه دارم.
2. در یکی از جنگ‏ها زنی که اسیر شده بود آمد و عرض کرد: من دختر دایه‎ی شما هستم آنگاه رسول خداص عبای خود را برای او گستراند.
3. اهل مکه، پیامبر گرامیص و مسلمانان را هزاران رنج و آزار دادند، او را از وطن بیرون کردند، بسیاری از مسلمانان را به خاطر اینکه خدا را عبادت کردند، کشتند؛ هنگامی که مکه فتح گردید، رسول خداص همه را جمع نمود و فرمود: «همه شما را مورد عفو قرار دادم».

عدل و انصاف

1. اگر میان دو نفر دعوا می‎شد، بین آن‌ها با عدالت حکم می‎فرمود، اگر از کسی حق و مطالبه‏ای داشت، گذشت می‎نمود.
2. در مکه زنی بود بنام فاطمه که مرتکب دزدی شده بود، برای اینکه رسول خداص حد را بر او اجرا نکند، مردم توسط اسامه بن زید که محبوب رسول خداص بود، شفاعت کردند، رسول خداص فرمود:

«آیا در حدود و احکام الهی شفاعت می‏کنی؟ گوش کنید: اگر فاطمه دختر خودم مرتکب چنین کاری می‏شد، من حد را اجرا می‎کردم».[[22]](#footnote-22)

1. درباره رعایت عدالت و انصاف فرموده**:**«خیر الأمور أوسط‌ها» میانه‎روی و اعتدال در همه چیز پسندیده و نیکو است.

صدق و امانت

1. دشمنان جانی نیز به راست‌گویی و امانت رسول خداص اعتراف داشتند.
2. از زمان کودکی همگی او را صادق و امین صدا می‎کردند.
3. یک روزی ابوجهل گفت: ای محمد من تو را درغگو نمی‎دانم، ولی دین تو در دلم جای نمی‎گیرد.[[23]](#footnote-23)
4. آن شبی که رسول خداص برای هجرت به مدینه از منزل بیرون شدندو دشمنان در آن شب نقشه‎ی کشتن او را تهیه دیده بودند، با این وجود رسول خداص، برادرش علی مرتضیس را در مکه گذاشت و به او فرمود: «آن امانت‌هایی که مردم به من سپرده‌اند به آن‌ها برگردانید و بعد به ما ملحق شوید»[[24]](#footnote-24).

عفت و عصمت

1. رسول خداص فرمود: «مردم در مکه داستان‎سرایی می‎کردند، من نیز شوق شنیدن آن را کردم، آن زمان کمتر از ده سال داشتم، پس به همین مقصد به راه افتادم، در مسیر راه کمی برای استراحت نشستم، در همانجا خوابم برد؛ وقتی بیدار شدم که آفتاب طلوع کرده بود».
2. «درباره‏ی همان سال‏های کودکی است؛ که جایی جشن عروسی بود، زنان ترانه می‎خواندند و دف می‎زدند، برای شنیدن به راه افتادم، در مسیر راه خواب بر من چیره شد و خوابیدم وقتی آفتاب طلوع کرد بیدار شدم، بجز این دو واقعه هرگز اراده‎ی کار ناپسند و بدی نکرد».

زهد

1. دعای ایشانص چنین بود: «خدایا! یک روز گرسنه می‏مانم و یک روز سیر می‎شوم، در حالت گرسنگی تضرع و زاری می‎کنم و هنگامی که سیر شدم شکر تو را بجای می‎آورم».[[25]](#footnote-25)
2. عایشه صدیقه ل می‌گوید: خانواده‏ی رسول خداص یک ماه و دو ماه فقط به آب و خرما اکتفا می‎کردند، و آتشی در خانه روشن نمی‎شد[[26]](#footnote-26).
3. عایشه ل باز می‌گوید: رختخواب رسول خداص در منزل من از لیفِ درخت خرما بود[[27]](#footnote-27).
4. حفصه ل می‌گوید: بستر رسول الله در منزل من گونی‏ای (بافته از موی گوسفند) بود، آن را دولا می‏کردیم و می‏گسترانیدیم، یک روز چهارلا کردیم، فرمودند: «بسترم نرم شده، دوباره چنین نکنید».
5. عبدالرحمن بن عوفس می‌گوید: رسول خداص در تمام مدت زندگی از نانِ جو سیر نشدند[[28]](#footnote-28).
6. آخرین شبی که رسول خداص از دنیا سپری نمودند، در آن شب عایشه صدیقه ل برای روشن کردن چراغ از زن همسایه، روغن چراغ را قرض گرفته بود.
7. هنگام وفات زره ایشان نزد فرد یهودی بود که بخاطر چند بار گندم گرو گذاشته بود.[[29]](#footnote-29)
8. همانگونه که خودشان زاهد بودند، خانواده و اهل بیت خود را نیز به زهد سفارش می‎فرمودند.

 دخترشان فاطمه زهرا ل دستان خود را به ایشان نشان داد که بر اثر نان پختن سوخته بود و همچنین بخاطر آسیاب نمودن تاول زده است و از ایشانص درخواست کنیزی نمود، رسول خداص فرمودند: «خدا را بسیار ذکر بکن، رنج‌های دنیا چه چیزی است؟».[[30]](#footnote-30)

1. رسول خداص دعا می‌فرمود:«پروردگارا! به اندازه‏ی سیری شکم، به آل محمد رزق عطا فرما».[[31]](#footnote-31)
2. زهد رسول خداص اختیاری بود، و از روی بیچارگی و اجبار نبود.

عبادت

1. نمازهای سنت و نافله را آنقدر طولانی می‎خواند و می‎ایستاد که پاهای مبارک متورم می‎شد، صحابه کرامش عرض کردند: ای رسول‌خدا، خداوند تو را بخشیده است پس چرا اینقدر خود را به رنج زحمت می‎اندازی؟ فرمود: «آیا من بنده شکر گزار نباشم؟».[[32]](#footnote-32)
2. سجده را آنقدر طولانی می‎کردندکه اگر کسی او را می‎دید خیال می‎نمود، در سجده قبض روح شده است.
3. هنگام مناجات و راز و نیاز از سینه‎ی مبارکش مانند دیگی که می‎جوشد صدا می‎آمد.
4. وقتی که آیات رحمت را می‎خواند، از خداوند می‎خواست و هنگامی که آیات عذاب را می‎خواند، از ترس می‎لرزید.
5. ایام متوالی روزه‏ی وصال می‎گرفت و دیگران را از آن نهی می‎فرمود.

رفتار و اخلاق‌شان با عموم مردم

1. همه کس را با تبسم و خنده ملاقات می‎فرمود.
2. ایتام را پرورش می‎نمود و به بیوه زنان کمک می‌کرد.
3. به فقراء و مساکین محبت می‎نمود و با آنان می‎نشست.
4. بر زمین خشک می‎نشست و نمی‎پسندید که برای خود جای یا چیزی اختصاص دهد.
5. اگر غلام یا کنیزی بیمار می‎شد، خودشان برای بیمار پرسی او تشریف می‎بردند.
6. اگر مسلمانی فوت می‎کرد، و قرض دار بود، از طرف بیت المال پیش از دفن، قرض او را اداء می‎نمودند.
7. اگر از یاران مخلص، کسی فوت می‎کرد، خودشان در تجهیز و تکفین او شرکت می‏کردند.
8. منافقان پیش او می‎آمدند گستاخی و بی‎احترامی می‎کردند و به دشمنان کمک می‏کردند، مگر رسول خداص گاهی از آنان انتقام نگرفت.
9. یک بار وفدی مسیحی از نجران آمده بود، رسول خداص به آنان اجازه دادند که در مسجد نبوی به روش و آیین خودشان نماز بخوانند[[33]](#footnote-33).
10. یک مرتبه در بیابان به همراه اصحاب خواستند که گوسفندی را ذبح کنند یکی گفت:

من آن را ذبح می‎کنم و آن را پاک و تمیز می‎نمایم، دیگری گفت: من گوشت را قطعه قطعه می‎کنم، سومی گفت: من آن را می‏پزم، رسول‌خداصفرمود: «من هیزم جمع‌آوری می‎نمایم».

یاران عرض کردند: ای رسول خداص ما همه در خدمت شما حاضر هستیم، شما چرا خود را به زحمت می‎اندازید؟

فرمود: «من دوست ندارم میان یارانم بی‏فایده و سربار باشم».

گذشت و رحم

1. وحشی، عموی عزیزش حضرت حمزهس را شهید کرد، بینی و گوش و غیره‌اش را برید، جگرش را در آورد، بازهم هنگامی که مسلمان شد و از رسول خداص طلب عفو و گذشت کرد رسول خداص او را عفو نمود[[34]](#footnote-34).
2. شخصی بنام هبار دختر بزرگش زینبل را با نیزه زد و او را از کجاوه انداخت و سقط جنین کرد و بر اثر همین حادثه جان داد، اما هنگامی که هبار نزدش آمد و طلب عفو نمود، رسول خداص او را معاف کرد[[35]](#footnote-35).
3. یک مرتبه رسول خداص زیر یک درختی خوابیده بود و شمشیرش را به درخت آویزان کرده بود، دشمنی آمد و شمشیر را گرفت و گستاخانه رسول خداص را بیدار نمود و گفت: چه کسی تو را نجات می‌دهد؟!

حضرتص فرمود: «الله». آن شخص بی‎هوش شد و افتاد و شمشیر از دستش بیرون آمد، رسول خداص شمشیر را گرفت و فرمود: «اکنون چه کسی تو را نجات می‌دهد؟!».

آن شخص حیران و پریشان شد، رسول خداص فرمود: «برو، من انتقام نمی‎گیرم»[[36]](#footnote-36).

1. فرمودند: «من تمام گفتار و مطالبه‎هایی که در زمان جاهلیت بخاطر آن جنگ و درگیری می‎شد، همه‎ی آن‌ها را باطل قرار دادم، پیش از هر کس من از ادعای خونِ خاندان خودم دست‎بردار می‎شوم و کسانی که از عمویم عباس قرض‎دار هستند، آنان را از آن وام‌ها عفو می‎نمایم».

تعالیم نبوی

سخن گفتن درباره‏ی تعالیم، اعتقادات، عبادات، عادات، معاملات، مهلکات، منجیات، ریاضات و احسانیات رسول خداص دریای بی‎ساحل است.

احترام و بزرگی رسول خداص و برتری اسلام در همان تعالیم نهفته است، ولی مقصود من اینست که در این کتاب کوچک نمونه‎هایی از آن تعالیم پاک ذکر نمایم.

تهذیب نفس (یا خودسازی)

1. «دانا کسی است که خود را تکذیب نماید و برای بعد از مرگش عمل کند، نادان کسی است که پیرو خواهشاتِو هوای نفسانی خود باشد و از خدا آرزو و تمنای بیجایی داشته باشد».[[37]](#footnote-37)
2. «پهلوان و نیرومند آن کسی نیست که مردم را به زمین می‎کوبد، بلکه نیرومند و پهلوان آن کسی است که هنگام خشم خود را کنترل می‌نماید».[[38]](#footnote-38)
3. «قناعت گنجینه‎ای است که هرگز تهی نمی‌شود».[[39]](#footnote-39)
4. «رها کردن چیزهای غیر ضروری (و تجملات) از دینداری است».[[40]](#footnote-40)
5. «مشورت امانت است، مشورت نادرست خیانت است».[[41]](#footnote-41)
6. «ترک شر و بدی صدقه محسوب می‌شود».
7. «حیا و شرم همه‌اش خیر و خوبی است».
8. «تندرستی و فراغت نعمتی است که برای هر کس میسر نمی‌شود».[[42]](#footnote-42)
9. «به اعتدال خرج کردن نصف روزی و معیشت است».
10. «هیچ دانایی مانند تدبیر نیست».[[43]](#footnote-43)
11. «کسی که بر عهدش وفادار نیست، دیندار نیست».[[44]](#footnote-44)
12. «هیچ ثروتی برتر از عقل نیست».[[45]](#footnote-45)
13. «زیبایی مرد در فصاحت اوست».[[46]](#footnote-46)
14. «هیچ تنگ‎دستی و فقری سخت‎تر از جهالت نیست».[[47]](#footnote-47)
15. «کسی که امانت‎دار نیست، ایمان ندارد».[[48]](#footnote-48)
16. «بهترین تدبیر محبت خلق است».
17. «با تواضع و فروتنی مقام انسان بالامی‎رود».[[49]](#footnote-49)
18. «مال از صدقه‎دادن کاسته نمی‌شود».[[50]](#footnote-50)
19. «به برادرت شماتت نکن، ممکن است که خودت به همان مشکل مبتلا شوی».[[51]](#footnote-51)
20. «همانگونه که سرکه عسل را خراب می‎کند، اخلاق بد نیز تمام خوبی‌ها را از بین می‎برد».[[52]](#footnote-52)

اطاعت والدین

1. «خوشنودی خداوند در خوشنودی پدر و مادر است و خشم خداوند در خشم پدر و مادر است».[[53]](#footnote-53)
2. «بهترین اعمال ادا کردن نماز در اول وقت است، بعد از آن اطاعت والدین».[[54]](#footnote-54)
3. «بزرگ‌ترین گناه شرک است، بعد نافرمانی پدر و مادر، سپس گواهی دروغ و دروغ گفتن است».[[55]](#footnote-55)

رفتار با خویشاوندان (صله‏ی رحم)

صله‎ی رحم از اسم رحمان گرفته شده است، کسی‌که پیوند خویشاوندی را (وصل می‎کند) و بجا می‎آورد، خداوند او را (به خود) وصل می‌کند، و کسی‌که پیوند خویشاوندی را قطع می‎کند، خداوند نیز او را (از خود) می‎بُرد.

تربیت دختران

1. «اگر کسی سه یا دو دختر، یا خواهر، داشته باشد و از خدا بترسد و خوب آن‌ها را تربیت کند او بهشتی است. (حتی اگر یک دختر یا خواهر باشد)».[[56]](#footnote-56)
2. «تربیت دختران یک آزمایش است، کسی‌که در این آزمایش کامیاب گردد، از دوزخ نجات یافته است».

تربیت و کفایت ایتام

«کسی که یتیمی را پرورش و کفالت کند، همراه من در بهشت خواهد بود، مانند این دو انگشت که با هم هستند».[[57]](#footnote-57)

اطاعت از حاکم وقت

1. «سلطان سایه‏ی خدا در زمین است»([[58]](#footnote-58)).
2. «اگر غلام حبشی بر شما حاکم گردد؛ اطاعت او بر شما واجب است».[[59]](#footnote-59)
3. «سلطنت با کفر زایل نمی‌شود؛ ولی با ظلم زایل می‌گردد».

رحم دلی (ومهربان بودن)

«کسی که رحم نمی‎کند، بر او رحم نمی‌شود».[[60]](#footnote-60)

بدی گدایی و سوال کردن

1. «کسی که به غرض جمع نمودن مال از مردم چیزی سوال می‎کند، در حقیقت او آتش جهنم را برای خود جمع‎آوری می‎نماید، اکنون او زیاد جمع کند یا کم».[[61]](#footnote-61)
2. «بدترین شخص کسی است که به نام خدا از مردم طلب می‎کند؛ باز هم چیزی به او نمی‎رسد، مواظب باشید به نام خدا از مردم چیزی نخواهید، بلکه از خدا بخواهید».

رفتار با یکدیگر

1. «کسی که بر کودکان رحم نکند؛ و بزرگان را احترام ننماید، او ازما نیست».[[62]](#footnote-62)
2. «شما بر اهل زمین رحم کنید، خداوند در آسمان بر شما رحم می‎فرماید».
3. «مؤمن برای مؤمن آیینه است، اگر در برادرش کوتاهی ببیند؛ فقط به او می‌گوید».[[63]](#footnote-63)
4. «محبت و همدردی از دیوار بیاموزید، چگونه یک خشت خشت دیگر را محکم گرفته است».
5. «با خنده و تبسم پیش آمدن، سخن نیکو گفتن، دوری گزیدن از سخنان ناروا، راه گم کرده را راهنمایی کردن، نابینا را راهنمایی نمودن، خار و خاشاکی از راه بر داشتن، آب دلو خود در دلو دیگری ریختن... این‌ها همه صدقه است».[[64]](#footnote-64)
6. «سلام کردن، بینوایان را طعام دادن، در دل شب نماز خواندن، این‌ها نشانه‌های خوبی اسلام شخص می‌باشد».
7. «کسی که اخلاقش نیکو است؛ اوروز قیامت دوست من و نزدیک من خواهد بود».
8. «کسی که اخلاقش بد است؛ من از او بیزارم و از او دور هستم، کسانی که بیهوده سخن می‎گویند، تکبر می‎ورزند، من از آنان بیزارم».
9. «ظاهری خوب و زیبا داشتن تکبرنیست؛ مردم را تحقیر کردنو حق را رد نمودن تکبراست».
10. «با همه کس محبت داشتن؛ نیمی از عقل‎مندی است».
11. «هرگز چنین نگویید: اگر مردم خوبی کردند؛ ما نیزخوبی می‎کنیم، واگر آنان ظلم کردند؛ ما هم ظلم می‎کنیم، بلکه چنین به خودتان عادت دهید؛ که اگر مردم به شما خوبی کنند، شما در حق آنان احسان کنید و اگر با شما بدی کردند، شما بر آنان ظلم نکنید».

عظمت و بزرگی علم

1. «کسی که در پی حصول علم باشد، راه بهشت برای او آسان می‌گردد».[[65]](#footnote-65)
2. «شما تا زمانی که در طلب علم هستید؛ در راه خدا هستید».[[66]](#footnote-66)
3. «طلب علم کفاره گناهان گذشته است».[[67]](#footnote-67)
4. «شوق و رغبت به علم و تحقیق نصف علم است».
5. «عظمت و بزرگی علم از عظمت و بزرگی عبادت بهتر است».[[68]](#footnote-68)
6. «حکمت و دانش را گم شده خود بحساب آور، هر جا یافتی آن را بگیر».[[69]](#footnote-69)
7. «کسی که علمی را کتمان می‎کند، روز قیامت با لگامی از آتش؛ لگام زده می‌شود».[[70]](#footnote-70)
8. «هر جا علم و حلم یکجا شوند؛ چیزی بهتر از آن دو یکجا بدست نمی‎آید».

رفتار با غلام، کنیز و خادم

1. «غلامان برادران شما هستند؛ خداوند آن‌ها را زیر دست شما قرار داده است، کسی‌که کنیز یا غلامی‌دارد، او را بخوبی غذا دهد و به خوبی او را لباس بپوشاند و بیش از توانایی از آنان کار نکشد و در کارهای سنگین و دشوار با آنان کمک نماید».[[71]](#footnote-71)
2. «آزاد کردن غلام یا کنیز؛ (در حقیقت) آزاد کردن خود از آتش جهنم است».[[72]](#footnote-72)
3. کسی پرسید چقدر از خدمتکار دربگذاریم؟ رسول خداص فرمود: «روزی هفتاد بار».[[73]](#footnote-73)

دعا

دعا بنده را به خدا وصل می‎کند، هنگام مصیبت سبب آرامش دل می‌شود، غفلت را دورمی‎کند. ادعیه‎ای که رسول خداص به ما یاد داده‌اند؛ آن‌ها از تعالیم اسلام دانسته می‌شود.

دعا زنگ از دل سیاه دلان پاک می‎کند.

دعاهایی که در ذیل نوشته می‌شود؛ بهتر است که زبانی یاد نموده و خداوند را با آن دعاها خواند:

1. ﴿إِنِّي وَجَّهۡتُ وَجۡهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ حَنِيفٗاۖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ٧٩﴾ [الأنعام: 79] «من روی خود را به‌سوی کسی متوجه کرده‌ام؛ که آسمان‌ها و زمین را آفرید، در حالی‎که من از باطل روی گردان هستم و به‌سوی حق آمده‌ام و از مشرکان نیستم».
2. ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ١٦٢﴾ [الأنعام: 162] «نمازم و تمام عباداتم و زندگی‎ام و مرگم؛ همه برای خداوند، پروردگار جهانیان است؛ که شریکی ندارد، به همین دستور یافته‎ام و من از نخستین فرمانبردارانم».
3. «اللهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ رَبِّي، وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ». پروردگارا! تویی پادشاه، بجز تو معبودی (به حق) نیست؛ تو پروردگار من هستی و من بنده تو هستم، بر خود ستم کرده‎ام و به گناه خود اعتراف نمودم، همه گناهانم را ببخش؛ بی‌گمان جز تو کسی گناهان را نمی‎آمرزد»[[74]](#footnote-74).
4. «اللَّهُمَّ وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ». پروردگارا! مرا به نیکوترین اخلاق و خصلت‌ها، راهنمایی فرما، همانا جز تو کسی نیست؛ که مرا به‌سوی نیکوترین آن‌ها راهنمایی کند. خصلت‌های بد را از من دور بگردان؛ زیرا جز تو کسی نیست که خصلت‌های بد را از من دور بگرداند، من در بارگاه تو حاضرم و برای اطاعتت آماده‎ام.[[75]](#footnote-75)
5. «اَلْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ». هرگونه خیر و نیکی در دست توست؛ بدی را به‌سوی تو راهی نیست من به (لطف) تو موجود هستم؛ و به‌سوی تو متوجه‎ام؛ تو بسیار با برکت و برتر هستی، از تو آمرزش می‎خواهم و به‌سوی تو توبه می‎کنم[[76]](#footnote-76).
6. «اللهُمَّ لَكَ سَجَدْتُّ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». پروردگارا! برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و در مقابل فرمان تو تسلیم شدم، چهره‎ام برای آن ذاتی که آن را آفرید؛ و صورت بخشید و شنوایی و بینایی در آن قرار داد؛ سجده کرد، با برکت است پروردگاری که بهترین آفرینندگان است.[[77]](#footnote-77)
7. «سَجَدَ لَكَ سِوَادِي وَخَيَالِي، وَبِكَ آمَنَ فُؤَادِي، أَبُوءُ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ». پروردگارا! ظاهر من و باطن من برای تو سجده نمود و دلم به تو ایمان دارد و من به نعمت‌هایت اعتراف می‎کنم.[[78]](#footnote-78)
8. پروردگارا! در کار و کسبم برکت عنایت فرما و در اراده نیکی عطا فرما و به من توفیق ده؛ که شکر نعمت‌هایت را بجای آورم؛ و عبادت تو را بخوبی انجام دهم و قلبم را از عیوب پاک نما و راستی را بر زبانم جاری ساز.[[79]](#footnote-79)
9. «اللهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي الَّذِي هُوَ عِصْمَةُ أَمْرِي، وَأَصْلِحْ لِي دُنْيَايَ الَّتِي فِيهَا مَعَاشِي، وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي الَّتِي فِيهَا مَعَادِي، وَاجْعَلِ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ، وَاجْعَلِ الْمَوْتَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ». خدایا! دینم را برایم اصلاح و درست نما؛ که نجات من در آن است و دنیایم را اصلاح کن وسامان بده؛ که معیشت و زندگی‎ام در آن است....[[80]](#footnote-80)
10. «اللهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا، وَرِزْقًا طَيِّبًا، وَعَمَلًا مُتَقَبَّلًا» **الهی! من از تو علم سودمند و روزی پاک و عمل مقبول را می‎خواهم.[[81]](#footnote-81)**
11. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ العَجْزِ وَالكَسَلِ، وَالجُبْنِ وَالبُخْلِ وَالهَرَمِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ القَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ المَحْيَا وَالمَمَاتِ». خدایا! من از ناتوانی و سستی، بخل و ترسو عذاب قبر؛ به تو پناه می‌برم....[[82]](#footnote-82)
12. «اللَّهُمَّ آتِ نَفْسِي تَقْوَاهَا وَزَكِّهَا أَنْتَ خَيْرُ مَنْ زَكَّاهَا أَنْتَ وَلِيُّهَا وَمَوْلَاهَا» پروردگارا! در دلم تقوا قرار بده؛ آن را پاک گردان، تنها تویی که آن را پاک می‎گردانی، و تو تنها ولی و کارساز من هستی.[[83]](#footnote-83)
13. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ دَعْوَةٍ لَا يُسْتَجَابُ لَهَا». پروردگارا! ازعلمی که سودمند نباشد و از قلبی که خوف تو در آن نباشد و از نفسی که قناعت نکند و از دعایی که پذیرفته نشود، از همه این‌ها از تو پناه می‎خواهم.[[84]](#footnote-84)
14. «اللَّهُمَّ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِنَا، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا، وَاهْدِنَا سُبُلَ السَّلَامِ، وَنَجِّنَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَجَنِّبْنَا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ». خدایا! بین دل‌هایمان الفت بده؛ امورمان را اصلاح فرما، همه ما را به راه سلامتی هدایت نما و ما را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی بیاور و از زشتی‌ها و منکرات آشکار و پنهان دور کن.[[85]](#footnote-85)
15. «وَبَارِكْ لَنَا فِي أَسْمَاعِنَا وَأَبْصَارِنَا وَقُلُوبِنَا وَأَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا، وَتُبْ عَلَيْنَا، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، وَاجْعَلْنَا شَاكِرِينَ لِنِعْمَتِكَ، مُثْنِينَ بِهَا، قَابِلِيهَا وَأَتِمَّهَا عَلَيْنَا» در گوشمان، چشمانمان و دل مان و همسرانمان و فرزندانمان؛ برکت عطا فرما، بر همگی مان رحم نما، ما را شکرگزار نعمت‌هایت قرار ده، ما را همواره از نعمت برخوردار گردان و توفیق شکر و ثنای خودت را بما بده و نعمت‌هایت را بر ما تمام فرما.[[86]](#footnote-86)

آمین یا رب العالمین

1. - روز دوازدهم ربیع الاول نیز مشهور به روز تولد پیامبر ج در بین اهل علم است، چنانکه حدیث مذکور را حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله صاحب کتاب مستدرک علی الصحیحین در جلد دوم صفحه 659 ذکر نموده است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-1)
2. - با اینکه حدیث مذکور را اکثر کتب معتبر حدیث ذکر نموده‌اند چنانچه ابن حجر/ در فتح الباری شرح صحیح البخاری نيز ذکر نموده است؛ ابن أبي عاصم الشيباني در کتاب الأوائل سندش را ضعیف شمرده است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق (1/ 458)، مسلم: باب ما لقي النبي ج من أذی المشرکین (2/109) شیخ البانی حدیث فوق را صحیح دانسته است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-3)
4. - صحیح بخاری، باب دعاء النبي ج حدیث: (2872). [↑](#footnote-ref-4)
5. - صحیح بخاری (2/637)، حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحیح بخاری (2/638). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-6)
7. - لقب ایشان «اسد الله و رسوله» (شیرخدا و رسولش) و سید الشهداء است. [↑](#footnote-ref-7)
8. - پدر علی مرتضی است. [↑](#footnote-ref-8)
9. - مادر زبیر بن العوام است. [↑](#footnote-ref-9)
10. - بر اساس اسم او کنیت رسول الله ابوالقاسم است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - لقبش طیب و طاهر است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - از این رو به عثمان «ذوالنورین» گویند که رسول خدا دو دخترشان را به نکاح ایشان در آورده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. - القاب ایشان: بتول، زهرا، سیدة النساء می‌باشد، از آنجای که نسل ایشان در دنیا باقی مانده بر سایر خواهرانش فضیلت دارد. [↑](#footnote-ref-13)
14. - حضرت امام حسنس، در نیمه رمضان، سال سوم هجری و امام حسینس، در شعبان سال چهارم هجری، متولد شدند. [↑](#footnote-ref-14)
15. - این سخن مؤلف خلاف نظریۀ جمهور علماء است که می‌فرمایند تعدد ازواج پیامبر اكرم ج ز احكام اختصاصى ايشان می‌باشد؛ چنانکه ابن کثیر / این مسأله را در تفسیرش (2/209) تحت آیه‌ی: ﴿فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ﴾ بیان نموده است. (مُصحح). [↑](#footnote-ref-15)
16. - مسند احمد؛ شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-16)
17. - دلائل النبوة للبیهقی (1/277) شعب الإیمان (2/154) و شیخ آلبانی می‌گوید: حدیث حسن است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-17)
18. - این مضمون همان آیه 45 سوره احزاب است که می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ شَٰهِدٗا وَمُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا٤٥﴾ [الأحزاب: 45]. [↑](#footnote-ref-18)
19. - صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق (1/ 458)، مسلم: باب ما لقی النبي ج من أذی المشرکین (2/109). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-19)
20. - سنن البیهقی، باب ماجاء فی التقاضي، رقم حدیث (11615) با الفاظ متقارب. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-20)
21. - اين حدیث را بخاری و مسلم با الفاظ و معانی دیگری روایت کرده‌اند که مطلب فوق را می‌رساند. صحيح بخاری (6088) صحيح مسلم: حدیث (2476). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-21)
22. - صحیح بخاری، حدیث (6788). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-22)
23. - الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، (16/170). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-23)
24. - كتب سيرت. [↑](#footnote-ref-24)
25. - جامع الأحادیث، جلال الدین السیوطی، حدیث (33895)، و کنزالعمال (18616). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-25)
26. - حدیث مذکور را بخاری و مسلم با الفاظ مختلف روایت نموده‌اند و سنن بیهقی حدیث (12293) آنرا روایت کرده است و سندش حسن و صحیح می‌باشد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح مسلم، حدیث (5567). شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-27)
28. - صحيح بخاري، حدیث (5414)، حدیث به روایت عبدالرحمن بن یزید صحیح است ولی بزار و طبرانی در "الاوسط" به روایت عبدالرحمن بن عوف می‌گویند که حدیث حسن است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-28)
29. - صحیح بخاری، حدیث (2916). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-29)
30. - صحیح بخاری، حدیث (6318). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-30)
31. - صحیح مسلم، حدیث (7631). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-31)
32. - صحیح بخاری، حدیث (4836). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-32)
33. - دلائل النبوة، بيهقی، حدیث (2123). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-33)
34. - صحیح بخاری، (4072). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-34)
35. - جمال الدین زیلعی این حدیث را در "تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري" ج 2 ص 29 ذکر نموده است. و شيخ الباني آنرا تحت عنوان "الإسلام يجب ما كان قبله" حسن دانسته است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-35)
36. - حدیث را بخاری در صحیحش شماره‌ی (2910) روایت کرده است ولی بخش دوم آن که "بعدا رسول الله ج شمشیر را گرفت و فرمود: حال تورا کی از من نجات میدهد؟ جزء حدیث دیگری است که آن را بیهقی در "دلائل النبوة" ذکر نموده است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-36)
37. - مسند احمد، حدیث (17123)، حدیث حسن است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-37)
38. - حدیث متفق علیه است، بخاری (6114)، مسلم (6809). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-38)
39. - شیخ البانی می‌گوید: این حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-39)
40. - سنن ترمذی، حدیث (2317)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-40)
41. - سنن ابوداود، حدیث (5128)، شیخ البانی می‌فرماید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-41)
42. - صحیح بخاری، حدیث (6412). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-42)
43. - سنن ابن ماجه، حدیث (4218)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-43)
44. - حدیث را امام احمد روایت نموده حدیث ضعیف است، امام بخاری / می‌فرماید که در سند این حدیث مؤمل بن إسماعيل است او ضعیف و منکرالحدیث میباشد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-44)
45. - شیخ البانی در الضعیفة (11/5428) می‌فرماید که حدیث مذکور موضوع است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-45)
46. - شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (3/226) می‌گوید: حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-46)
47. - شیخ البانی درسلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (11/5428) می‌فرماید که حدیث مذکور موضوع است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-47)
48. - شیخ البانی می‌فرماید که حدیث صحیح است. صحیح الجامع (2/120) (مُصحح) [↑](#footnote-ref-48)
49. - حدیث مذکور جزء حدیث 6757 صحیح مسلم است. و شیخ البانی آنرا صحیح دانسته است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-49)
50. - صحیح مسلم، (6757)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-50)
51. - شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (11/5426) خود میفرماید این حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-51)
52. - شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (1/440) میفرماید:حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-52)
53. - سنن ترمذی، حدیث 1962، شیخ البانی می‌گوید حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-53)
54. - شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (4/1832) میفرماید:حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-54)
55. - صحیح مسلم، حدیث (271)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-55)
56. - شیخ البانی می‌گوید: حدیث مذکور با این عبارت ضعیف است. (سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (1/407)، و به عبارت دیگری که ابن ماجه در حدیث (3659) آنرا روایت نموده است آن درست و صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-56)
57. - شیخ البانی در صحيح و ضعيف الجامع (1475) می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-57)
58. - شيخ آلبانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة (1/687 ش 475) به موضوع و ساختگی بودن این حدیث حکم نموده است. (مُصحح). [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسند احمد، (12126) اسناد این حدیث نظر به شروط شیخین صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-59)
60. - مسلم، (6170)، مسند احمد (8279). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-60)
61. - صحیح مسلم، حدیث (2446)، شيخ الباني ميگوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-61)
62. - اکثر کتب حدیث با الفاظ مختلف روایت نموده‌اند مثلا: سنن بوداود، حدیث (4945)، شیخ البانی می‌گوید حدیث مذکور با لفظ (ویعرف حق کبیرنا) صحیح است و به لفظ (یؤقر کبیرنا) ضعیف می‌باشد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-62)
63. - سنن ابوداود، حدیث (4920)، شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-63)
64. - سنن ترمذی، (2022) حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-64)
65. - جامع الأحادیث، جلال الدین سیوطی، حدیث شماره (20487)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-65)
66. - ترمذی، طبرانی، ابن عبدالبر وغیره حدیث را روایت نموده‌اند ولی شیخ البانی در سلسلة الأحادیث الضعیفة (5/237) می‌گوید: حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-66)
67. - شیخ البانی این الفاظ را تحت حدیث شماره (4527) سلسلة الأحادیث الضعیفة ذکر نموده و می‌گوید حدیث ضعیف و حافظ در "التقریب" میفرماید: حدیث مذکور متروک می‌باشد. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-67)
68. - شیخ البانی در سلسلة الأحادیث الضعیفة (8/3939) می‌گوید: این حدیث بسیار ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-68)
69. - شیخ البانی در ضعیف الجامع، شماره (4301) میفرماید: این حدیث بسیار ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-69)
70. - مسند احمد، (7571). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-70)
71. - حدیث مذکور متفق علیه است و شیخ البانی در کتاب إرواء الغلیل (7/247) می‌فرماید: این حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-71)
72. - صحیح بخاری، (6715) و صحیح مسلم، (3670). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-72)
73. - سنن ابوداود، (5166)، شیخ البانی می‌گوید: حدیث صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-73)
74. - صحیح مسلم. [↑](#footnote-ref-74)
75. - صحيح مسلم. [↑](#footnote-ref-75)
76. - صحیح مسلم، جزء حدیث (1848). [↑](#footnote-ref-76)
77. - صحیح مسلم، جزء حدیث (1848). [↑](#footnote-ref-77)
78. - الدعوات الكبير للبيهقي. [↑](#footnote-ref-78)
79. - این ترجمه ناقص از حدیثی است که شیخ البانی در سلسلة الأحاديث الضعیفة می‌گوید: آن حدیث ضعیف است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-79)
80. - صحیح مسلم، جزء حدیث (7078). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-80)
81. - سنن ابن ماجه، (۹۲۵) محقق کتاب مذکور محمد فؤاد عبد الباقي با در نظرداشت احکام البانی می‌گوید حدیث مذکور صحیح و اسناد آن ثقه است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحیح بخاری، حدیث (2823). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-82)
83. - صحیح مسلم، جزء حدیث (7081). (مُصحح) [↑](#footnote-ref-83)
84. - همان. [↑](#footnote-ref-84)
85. - سنن ابوداود، جزء حدیث (971)، صحیح است. (مُصحح) [↑](#footnote-ref-85)
86. - همان. [↑](#footnote-ref-86)